میرزا حسن رشدیه، پدر فرهنگ جدید ایران

نظمی تبریزی، علی

همّت بلند دار که مردان روزگار از همّت بلند به جایی رسیده‏اند

بدیهی‏ست که خوانندگان ماهنامه‏ی حافظ که فرهیختگان ایران زمین‏اند،زنده نام‏ حاج میرزا حسن رشدیه را می‏شناسند و از همّت بلند و خدمات فرهنگی و اندیشه‏ی والای‏ او مستحضرند،ولی کسانی هم هستند که حتا نام مرحوم رشدیه برای آن‏ها نامی‏ ناآشناست.از این جاست که نوشتن قسمتی از بیوگرافی و خدمات فرهنگی آن مرحوم خالی‏ از فایده نیست و بلکه لازم است:

حاج میرزا حسین رشدیه،فرزند ملاّ مهدی بود که از مجتهدین بنام تبریز به شمار می‏رفت رشدیه به سال 1276 هجری قمری در تبریز،در یک خانواده‏ی دانش‏دوست‏ به دنیا آمد.او تحصیلات مقدماتی را نزد پدر دانشمند خود فرا گرفت و بر اثر استعداد و هوش و حافظه‏ی شگفت‏انگیز که داشت در اندک زمانی یکی از علمای تبریز به شمار می‏رفت،به طوری که در 22 سالگی امام جماعت یکی از مساجد تبریز بود و حتا مظفر الدین‏ شاه که در تبریز ولیعهد بود،برای ادای نماز به مسجد او می‏رفت و به او اقتدا می‏کرد.

حاج میرزا حسن بعد از مدتی با صلاح دید پدرش تصمیم گرفت طبق روال آن زمان‏ برای ادامه‏ی تحصیل به نجف سفر کند.در طی این سفر دو سه روز در استامبول در یکی‏ از مسافرخانه‏های آن شهر اقامت کرد،تا پس از رفع خستگی مجددا عازم نجف شود.در همان مسافرخانه که اقامت گزیده بود،روزنامه‏ای به نام«روزنامه‏ی ثریا»به دست او رسید که در آن نوشته بودند:در اروپا از هر 1000 نفر ده نفر بی‏سواد هستند،ولی در ایران از هر 1000 نفر ده نفر باسواد هستند!خواندن این مطلب حاج میرزا حسن رشدیه را چنان‏ دگرگون کرد که از سفر نجف منصرف شد و تصمیم گرفت برای آموختن اصول و اسلوب‏ تدریس و تعلیم و تربیت آن زمان به شهر بیرون برود و با موافقت پدرش عوض نجف به‏ شهر بیروت رفت و مدت دو سال در مدارس تربیت معلم بیرون روال و روش تدریس‏ جدید را فراگرفت و سپس به ترکیه رفت و مدت یک سال نیز در آن کشور اطلاعاتی در همان زمینه کسب کرد.او پس از کسب اطلاعات کافی،چه‏گونگی کار خود را در تفلیس‏ به معرض نمایش گذاشت و اولین مدرسه را در آن شهر دایر کرد که با استقبال اهالی‏ تفلیس مواجه شد،چنان‏که ناصر الدین شاه هنگام مراجعت از فرنگستان در تفلیس از این‏ مدرسه دیدن کرد و بسیار پسندید و از مرحوم رشدیه نیز قبول کرد،ولی از ملتزمین رکاب‏ شاه شیطنت کردند و در گوش شاه چیزهایی گفتند که شاه از دعوت خود عدول کرد و حتا بعد از چند روز مدرسه رشدیه را در تفلیس تعطیل کردند.

رشدیه بعد از تعطیل شدن مدرسه‏اش به تبریز آمد و همان مدرسه را در تبریز دایر کرد،ولی در تبریز نیز موفق نشد.عده‏یی عوام و چماق به دست به بهانه‏ی این‏که رشدیه‏ می‏خواهد اولاد ما را در این مدرسه بی‏دین کند،مدرسه را به آتش کشیدند.مرحوم رشدیه‏ از این کار باز دلسرد نشد و مدرسه‏ی دیگری در یکی از محلات تبریز دایر کرد و به کار خود ادامه داد،ولی آن‏جا را نیز به آتش کشیدند.بالاخره پنج‏بار این کار تکرار شد و حتا در مدرسه‏ی ششم یکی از شاگردان مدرسه به‏ ضرب چوب‏دستی یکی از مهاجران کشته شد. کشته شدن آن دانش‏آموز باعث شد که امیر نظام گروسی،والی تبریز،با دستور مظفر الدین‏ شاه حفاظت مدرسه‏ی هفتم را برعهده گرفت‏ و رشدیه«مدرسه‏ی رشدیه»را تأسیس کرد که تا این اواخر به نام«مدرسه‏ی رشدیه»دایر و یکی از مدارس بزرگ تبریز بود.

انهدام و تخریب مدرسه‏ی ششم‏ و پیش‏بینی مرحوم رشدیه

روزی رشدیه در مدرسه‏ی ششم مشغول‏ تدریس بود که یکی از دوستانش به او اطلاع‏ می‏دهد که هرچه زودتر محوطه‏ی مدرسه را ترک کنید که در زیرساختمان مدرسه‏ دینامیت گذاشته‏اند.رشدیه از شنیدن این خبر که خبر موثقی بود،با عجله‏ی تمام،مدرسه را تخلیه و ترک می‏کند و خود او به اتفاق چند تن از معلمان مدرسه‏ در پشت‏بام یکی از همسایگان مدرسه قرار می‏گیرند تا ببینند چه‏ خواهد شد.پس از چند لحظه دینامیت منفجر می‏شود و در و دیوار مدرسه با اثاثیه‏ی آن‏که رشدیه آن‏ها را با هزار خون‏دل‏ تهیه کرده بود،به هوا می‏روند.در این واقعه‏ی تلخ بود که یکی‏ از معلمان به رشدیه می‏گوید:استاد!این آجرها که به هوا می‏روند،نسیه خریداری شده و ما هنوز وجه آن‏ها را به فروشنده‏ پرداخت نکرده‏ایم.رشدیه،لبخندی می‏زند و می‏گوید:ناراحت‏ نباشید،با چشم خودم می‏بینم که در آینده‏ی نزدیک بیش‏تر از تعداد این آجرها در ایران مدرسه تأسیس خواهد شد.

آری ما امروز شاهد هستیم که پیش‏بینی آن مرحوم کاملا درست بوده است و امروز در هر کوچه مدرسه‏یی دایر شده است‏ که بیش‏تر از تعداد آن آجرهاست.

شهرت و محبوبیّت رشدیه

مرحوم میرزا حسین رشدیه با وجود ضدّیت عوام الناس و مخالفت آن‏ها،دوستان و طرفدارانی هم داشت که همیشه از او حمایت می‏کردند و با دیده‏ی احترام به او می‏نگریستند.اهالی‏ تفلیس و مردم ایروان و نخجوان به خاطر خدمات فرهنگی‏ رشدیه احترام خاصی نسبت به او قائل بودند،به طوری که در جشن تاجگذاری نیکلاس دوم مرحوم رشدیه با دوست دانشمند و معروف خود طالبوف به مسکو دعوت شد و در جشن‏ تاجگذاری شرکت کرد.

تبعید شدن رشدیه به کلات مشهد

میرزا حسن رشدیه از مخالفان سرسخت استبداد قاجار،بویژه‏ محمّد علی شاه بود.او از افراد مؤثر مشروطه‏خواهان بود و در خلع ید و براندازی محمّد علی شاه از سلطنت نقش مؤثر داشته‏ است.یکی از فعالیت‏های رشدیه این بود که شب‏نامه چاپ و در سطح شهر تهران منتشر می‏کرد و به جرم همین فعالیت سیاسی‏ دستگیر و مدت هفت ماه به کلات مشهد تبعید شد.

آثار رشدیه

این استاد دانشمند تألیفاتی دارد که از جمله‏ی آن‏ها کتاب بدایه التعلیم و کفایه التعلیم و نهایه التعلیم و صد درس را می‏توان نام برد.

رشدیه اولین کسی بود که در ایران برای نابینایان مدرسه درست کرد و آن‏ها را باسواد کرد.آن مرحوم چنان به شغل معلمی علاقه‏مند بود که در اواخر عمر در پای تخته سیاه‏ سکته کرد و روانه‏ی بیمارستان شد و پس از معالجه و یافتن بهبود مجددا تدریس می‏کرد تا این‏که در ذیقعده‏ی سال 1363 برابر 23 آذرماه 1323 در 87 سالگی در قم درگذشت و در گورستان حاج شیخ عبد الکریم حائری به خاک سپردند.

واقعا بسیار به‏جا و سزاوار است که پیکره‏ی این مرد دانشمند را که پدر فرهنگ جدید ایران نامیده شده است،شهرداری تبریز در مناسب‏ترین جای شهر تبریز قرار دهد تا مردم‏ تبریز از دیدن پدر فرهنگی خود لذت ببرند.

تصحیح و توضیح

1-در بخش برخورد آرا و اندیشه‏ها در شماره‏ی 9،نسبت به شعرگرایی مجله و شعر استاد ادیب برومند و در شماره‏ی 10 نسبت به‏ احمد سمیعی،رحیم زهتاب‏فرد و...تندی شده‏ بود،از این عزیزان پوزش می‏طلبیم.

2-در«مقاله‏ی حقوق بشر:دموکراسی‏ وجودی حاضر و غایب»به قلم همکار دانشمندان دکتر مهدی پرهام در شماره‏ی‏ دی 1383،در صفحه‏ی 64،واژه‏ی«کرامت» انسان متأسفانه«کراهت»انسان تایپ شده‏ بود.چون این اشتباه تایپی مغیّر معنی و مغایر مقصود است،تذکر آن واجب افتاد.